

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا  
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۱۴ دسمبر ۲۰۲۰

## چنگ اندازی به اورآسیا- ۱۳

فصل سیزدهم

تخریب کنترل شده اتحاد جماهیر شوروی



«در سایه اروپای رسمی، اروپای مخفی و کمتر قابل نمایشی پنهان است و آن اروپای بهشت‌های مالیاتی است که بدون مانع به برکت سرمایه‌های بین‌المللی رشد می‌کند؛ اروپای بازارهای مالی و بانک‌ها، که اغلب حفظ اسرار بانکی برای آنها تنها عذر و بهانه و چتر حفاظتی است. از این اروپای صندوق حساب‌های گمنام بانکی و پولشویی، استفاده می‌شود تا درآمدهای ناشی از فروش مواد مخدر، مخارج ترور، فرقه‌بازی‌ها، ارتشاء و فعالیت‌های مافیائی را وارد چرخه اقتصادی کرد. این چرخه‌های تاریک که از سوی سازمان‌های بزهکار مورد استفاده قرار می‌گیرد، همزمان با انفجار تراکنش‌های مالی بین‌المللی صورت می‌گیرد که شرکت‌ها فعالیت‌های

خود را گسترش می‌بخشند و یا مقر اصلی خود را به فراسوی مرزهای ملی منتقل می‌نمایند. شخصیت‌ها و احزاب سیاسی مشخصی در برخی موارد از این چرخه‌ها منتفع شدند. در ضمن اتوریتته‌های سیاسی همه کشورها امروز از مقابله روشن و کارا با این اروپای در سایه ناتوانند.»

پیش‌درآمد در جهنم- پیشروی بزهکاری سازمان یافته

بدبختی که هفت دلاور در فراخوان خود خطاب به اروپا مطرح کرده بودند و در واقع در مورد تمام جهان صدق می‌کرد، آغازش به اواخر دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گشت. در این سال‌ها به دلیل تروریسم اعمال شده از طرف سازمان جاسوسی ایالات متحده CIA، دولت‌های صادق و ملی‌گرا در جهان سوم با خشونت سرنگون شده و با رژیم‌های نظامی مرتش و فاسد جایگزین شدند. به همین دلیل قاضی اسپانیائی «گارسون» همین‌طور علیه «هنری کیسینجر» نیز اقامه دعوی کرد. کیسینجر مغز متفکر و گرداننده اصلی عملیات «کوندور» بود که به دنبال آن در امریکای لاتین یک سلسله

از دیکتاتورهای هولناک از جمله آگوستو پینوچیت در چیلی، مصدر کار شدند. همین سناریوی غم‌انگیز در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز در آسیا و افریقا روی صحنه آمد.

### صحنه در اختیار رادیکال‌های بازار: فریدمان، هایک، بوخانان و شرکاء

متناسب با این وضعیت جدید جهان اکنون باید «جهان‌بینی نوینی» نیز ارائه می‌شد که عبارت بود از رادیکالیسم بازار. بنابر این فرضیه، دولت باید خود را کاملاً کنار بکشد و تنها پولیس و ارتش را در اختیار خود نگاه دارد و به کار گیرد. وقتی که دولت در روندهای اقتصادی دخالت کند، مخل تعادل طبیعی بین نیروهای رقیب در بازار خواهد شد. بنا بر «آدام اسمیت» اگر هر کس خودخواهی سالم و علائق فردی خود را دنبال کند، نهایتاً برای تمامی شهروندان نتیجه مطلوب به دنبال خواهد داشت. هنوز تا چه حد دولت لازم است در طیف مکتب رادیکالیسم بازار وحدت نظر موجود نیست.

مکتب رادیکالیسم بازار ناشی از واکنش ثروتمندان و ممتازان کشور نسبت به محبوبیت عظیم رئیس‌جمهور فرانکلین دیلانو روزولت بود.

### حراج کثیف گروگان‌های تهران

سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ سال‌های عطف بود. سبک اجرای سیاست چه در ایالات متحده و چه در بریتانیا به صورتی رادیکال تغییر کرد. البته این تحولات در اروپا بسیار کندتر و دیرتر صورت گرفت. از این پس ملاحظه کشورهای ضعیف، ملاحظه رفتار مبتنی بر قانون با یک دیگر و ملاحظه این که حرف خود را به دیگران تحمیل نکرد، بلکه کوشش نمود با حریفان خود از طریق مسالمت‌آمیز به مصالحه رسید، به کنار نهاده شد. دوران افراد مسؤلیت‌پذیر و تنهایی مانند فرانکلین د. روزولت، دوایت آیزنهاور، شارل دو گل و غیره که از دستگاه دولتی برای تحقق بخشیدن به اهداف نوع‌دوستانه مانند همبستگی، غیرنظامی کردن سیاست، آزادی از دیکتاتوری و یا حفظ حاکمیت ملی استفاده می‌کردند، گذشته بود. دوران شکست قهرمانانه افرادی چون دو گل به سر رسیده بود. اکنون پس از دق‌الباب نهادهای غیردولتی و کنسرن‌های فراملیتی، باندهای بزهکار بین‌المللی نیز با غریبی گوش‌خراش خواستار شرکت فوری در قدرت سیاسی شدند.

همین‌طور که می‌بینیم با آغاز ریاست جمهوری ریگان بزهکاری سازمان یافته نیز وارد صحنه شد. گیریم که به ویژه ترندهای کیسینجر و نیکسون بسیار کثیف بود ولی این اعمال از طرف کارمندان دولت صورت می‌گرفت (هر چند هم که به هیچ‌وجه ملایم‌تر نبود). ولی این‌که دولت ایالات متحده قدرت خود را با کمک سازمان‌های مافیائی سازمان دهد، این امر کاملاً نوینی بود. این رفتار روی برخورد ریگان و یا همکار انگلیسی‌اش خانم «مارگرت تاچر» با آن گروه از مردمانی که در گذشته آن‌ها «شریک اجتماعی» می‌نامیدند، نیز تأثیر می‌گذاشت.

### خواب‌آلوده در کاخ سفید

ولی یک سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که آیا رونالد ریگان اساساً حکومت کرد؟ شغل رونالد ریگان در واقع هنرپیشگی بود. ولی هرگز نمی‌توانست با هنرپیشگانی چون جیمز دین و یا همفری بوگارت رقابت کند. او بیش‌تر یک هنرپیشه درجه دوم بود که فلم‌های درجه دوم، به قول معروف B-Movie تولید و با ساختن فلم‌های تبلیغاتی مخارج فلم‌های خود را تهیه می‌کرد و اغلب فلم‌های تبلیغاتی تجارتي او برای کنسرن جنرال موتورز بود. او در مقام رئیس سندیکای

هنرپیشگان وارد سیاست شد. او به نفع جمهوری خواهان جبهه‌گیری کرد و در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۴ علیه جانسون و به نفع رقیب انتخاباتی او از «بری گلدواتر» حمایت کرد. این سناتور قرص و محکم از آریزونا جزو پیش‌قروان ضدانقلاب رادیکال بازار محسوب می‌شد. کلمات قصار او در مورد دولت لاغر هنوز بین مردم انتخاب کننده تفهیم نشده بود. گلدواتر در مقابل جانسون با شکست سختی روبه‌رو شد. ریگان در این زمان در اوج توانایی‌های خود بود و با اجرای صحنه‌سازی‌هایی که بسیار کامل آماده شده بود و همین‌طور به خاطر کلمات جذاب و ساده خیلی بیشتر از گلدواتر مردم را مجذوب می‌کرد.

از این‌رو ریگان در سال ۱۹۶۸ فرماندار کالیفرنیا شد. او مبارزه علیه سانفرانسیسکو پایتخت هیپی‌ها و شهر دانشگاهی برکلی را آغاز کرد. ریگان توپخانه سنگین گارد ملی را به سراغ مردم غیرنظامی و مطلقاً بی‌سلاح فرستاد. ولی کشته و زخمی ناشی از این درگیری‌ها مانع از این نشد که ریگان برای بار دوم نیز در انتخابات فرمانداری پیروز شود. در مراحل پیش‌انتخاباتی در سال ۱۹۷۶ حتی به عنوان نامزد ریاست جمهوری در مقابل رئیس‌جمهور وقت جerald فورد شرکت کرد ولی فورد برنده انتخابات شد. در مرحله اول انتخاباتی در سال ۱۹۸۰ ریگان برگزیده بی‌رقیب محسوب می‌شد و هر چند که پیر شده بود همان‌طور که می‌دانیم به عنوان ۴۰-مین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا نیز انتخاب شد. وقتی که ۳۵-مین رئیس‌جمهور ایالات متحده جان ف. کندی پا به عرصه وجود نهاد، ریگان شش ساله بود. موهای رنگ کرده و سیاه و کمی سرخاب بر گونه‌ها، چهره خسته و نگاه سالخورده او را از نظر بیننده مخفی نگاه می‌داشت. رونالد ریگان به کارگردانی معاونش، جورج هربرت والکر بوش، فقط نقش رئیس‌جمهور ایالات متحده را ایفاء می‌کرد.

### «و برنده ... جورج هربرت والکر بوش!»

معمولاً معاون رئیس‌جمهور نقش نیروی رزرو را بازی می‌کند که در صورتی که رئیس‌جمهور به هر دلیل از کار افتاد، وظیفه او را عهده‌دار شود. طبق قانون اساسی او رئیس مجلس سنا است، ولی غیر از آن وظیفه‌اش گشایش مدرسه و یا مسؤلیت‌هایی شبیه به آن است و این که مواظب باشد که با مشخصات و توانایی‌های خود روی دست رئیس خود نزند و با او رقابت ننماید. ولی در تیم نابرابر ریگان-بوش وضعیت به شکل دیگری بود. علت اصلی آن این بود که بوش خلاف ریگان به یک خاندان پر قدرت تعلق داشت. پدر بزرگ او «ساموئل بوش» بسیار ثروتمند بود و در جنگ اول جهانی تهیه مواد خام برای دولت «ویلسون» را به عهده داشت. ازدواج پدر جورج بوش، «پرسکات بوش» با دختر یک خانواده ثروتمندتر «والکر» برای او ثروت بیشتری به همراه آورد. پدر زن «پرسکات بوش»، «هربرت والکر» «پرسکات» را وارد بانک براون «برادران هریمن» کرد که معاملات حساسی با آلمان نازی انجام داد. در دهه ۱۹۵۰ پرسکات بوش در کانکتیکات برای جمهوری خواهان وارد مجلس سنا شد. از روی حق‌شناسی عمیق نسبت به مرشد خود، اسم فرزند خویش را جورج هربرت والکر بوش گذاشت.

### رسوایی ایران - کنترا

«برای این دقیق‌تر گفته شود: بوش در کاخ سفید یک کاخ سفید بر پا کرده بود.»

با وجود همه مشکلات، جنبش رهائی‌بخش ساندینیستی در نیکاراگوئه توانست در سال ۱۹۷۹ دیکتاتور منحوس «سوموزا» را از کشور براند و یک دولت ائتلافی دمکراتیک برقرار سازد. دولت ریگان-بوش صلاح ننید با نیروهای خود وارد نیکاراگوئه شود. آن‌ها یک گروه شبه‌نظامی تروریستی و فاشیستی ایجاد کردند و آن‌ها را «کنترا» نامیدند، زیرا تنها نکته در برنامه آن‌ها نابودی ساندینیست‌ها با تمام قدرت بود. طی یک جنگ ناگفتنی خشن و فرسایشی کوشش

شد تا نونهال دمکراسی در نیکاراگوئه را زیر پا له کنند: تجاوز جنسی، کور کردن چشم، قطع عضو، به آتش کشیدن خانه و مزرعه و غیره در دستور روز قرار داشت. کنگره آمریکا در دسامبر ۱۹۸۱ از مالیات‌های مردم ۱۹ میلیون دالر برای اقداماتی که از طرف سازمان سیا در این کشور هدایت می‌شد، منظور کرد ولی قرار شد کمک دیگری صورت نگیرد. ماده الحاقی «بولاند» تأمین مالی گروه‌های تروریستی در کشورهای خارجی را ممنوع می‌کرد. ولی در سال ۱۹۸۳ باز کمک‌های مالی جدیدی تصویب شد ولی این بار «کمک علیه فقر» نام گرفت. دیوان کیفری بین‌المللی در لاهه جرأت کرد ایالات متحده را به جرم اجرای جنگ نیابتی مغایر با قوانین بین‌المللی در نیکاراگوئه محکوم کند و آمریکا را موظف به پرداخت غرامتی به حجم ۱۷ میلیارد دالر به این کشور کوچک نماید. اجرای این حکم می‌توانست تنها از طریق ملل متحد انجام شود ولی در آنجا ایالات متحده با وتوی خود از اجرای آن جلوگیری کرد و همزمان با آن کنگره از روی لجبازی ۱۰۰ میلیون دالر دیگر برای کمک به کنتراها تصویب کرد.

این وضعیت ایالات متحده در زمانی بود که این کشور عزم کرده بود نظم کمونیستی جهان را نابود کند. این علایم انحطاط شایع در ایالات متحده آمریکا را ما برای این به طور جامع مطرح می‌کنیم تا نحوه و شیوه‌ای که اکنون اتحاد شوروی و هم‌پیمانانش را به مسلخ جلب می‌کرد و نحوه و شیوه‌ای که باقیمانده‌های سلاخی شده را تقسیم و توزیع می‌نمود، بهتر درک کنیم.

### تیر خلاص برای اتحاد شوروی

در اتحاد جماهیر شوروی مبارزه برای جلوگیری از سقوط که از سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود تقریباً با شروع کار آخرین دبیرکل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گوربچف در سال ۱۹۸۵ به پایان رسید. از آن به بعد تا فروپاشی دردناک شوروی در سال ۱۹۹۱ مسأله مهم این بود که چگونه می‌توان روند ورشکستگی را منظم انجام داد که تنها تا حدی موفق بود.

دولت ایالات متحده آمریکا دارای دو کانون بود که هر دو چوب لای چرخ یکدیگر می‌نهادند و هر دو نهاد دولت پنهانی را که ترومن پایه‌گذاری کرده بود، دور می‌زدند تا از شبکه‌های خصوصی و مخفی‌تر خود استفاده کنند. با گروه حول محور معاون رئیس‌جمهور «جورج اچ. و. بوش» و گروه وضعیت ویژه او قبلاً آشنا شدیم. گروه خودی دیگر حول محور رئیس سازمان سیا «ویلیام کیسی» که از طرف رونالد ریگان منصوب شده جمع شده بودند. کیسی بیش‌تر فکر می‌کرد که به خاطر فعالیت‌های درخشانش در مبارزات انتخاباتی به عنوان پاداش در پست وزارت امور خارجه منصوب خواهد شد ولی ریگان علاقه داشت که کیسی را در مقام ریاست سازمان جاسوسی معروف سیا ببیند. البته کیسی برای قبول این مسئولیت شروطی را نیز مطرح کرد از جمله حضور در جلسه‌های کابینه و قبل از همه دسترسی مستقیم به رئیس‌جمهور. کیسی اکنون مغز متفکر کاخ سفید بود و پیشنهادهای و طرح‌های او همگی مورد تأیید ریگان قرار می‌گرفت. به دیگر سخن می‌توان گفت: ریگان زیر رهبری کیسی رئیس سازمان سیا، رئیس‌جمهور بود.

### کیسی از طریق قیمت نفت به شوروی حمله برد

در عوض سعودی‌ها مجبور بودند «لطفاً» صدور نفت خود را تشدید کنند تا قیمت نفت را در سطح جهان کاهش بخشند و از این طریق شوروی‌ها را به شکل قاطعی تضعیف نمایند. این پیشنهاد با استقبال روبه‌رو شد، زیرا شوروی‌ها جمهوری یمن جنوبی را که در همسایگی مستقیم عربستان بود، حمایت می‌کردند. علاوه بر این، شوروی‌ها اکنون با ۱۰۰ هزار سرباز در افغانستان و همین‌طور با ۱۶۰۰۰ سرباز در سوریه حضور داشتند. بر روی هم بازار نفت در این

زمان به شدت در تلاطم بود. انحصار اوپک که با شوک نفت قیمت‌ها را بالا برده بود اکنون با استخراج نفت از بحیره شمال شکسته بود. عربستان سعودی قیمت نفت را کاهش داد که بسیار دردناک بود.

در سال ۱۹۸۱ یک بشکه نفت ۳۵ دلار ارزش داشت که در سال ۱۹۸۶ به ۱۲ دلار سقوط کرد.

ضعف‌های دوره برژنف اکنون در این لحظه بحرانی تأثیرهای خود را به جای می‌نهد. تولید ناخالص ملی در دهه ۱۹۵۰ همه ساله تقریباً ۱۰٪ رشد داشت. در دوران رهبری برژنف این رشد متوقف شد و در اوایل دهه ۱۹۸۰ به نیم درصد ناچیز کاهش یافت. از طرف دیگر ایالات متحده از نظر تسلیحاتی همیشه از شوروی جلوتر بود و شوروی مجبور بود دنبال امریکا بود. بودجه نظامی ۲۳٪ تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده بود. ۶۰٪ کلیه سرمایه‌گذاری‌ها در صنایع سنگین و همین‌طور ۵۰٪ فعالیت‌های تحقیقاتی صرف تسلیحات می‌شد و به خاطر ناکارآمدی ۸ میلیون نفر در اتحاد جماهیر شوروی در بخش صنایع نظامی به کار اشتغال داشتند. این رقم در ایالات متحده بالغ بر ۲,۲ میلیون کارگر و کارمند است.

رایانه در سرزمین اتحاد شوروی تقریباً ناشناخته بود و علاوه بر آن، سن متوسط مردم اتحاد شوروی و نه تنها اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست بیش از حد بالا بود.

### شرایط معاملات تجاری برای شوروی‌ها روزبه‌روز سخت‌تر و بدتر می‌شد

و اکنون روزبه‌روز مخارج استخراج نفت و گاز، آخرین منابع ارزشمند برای کسب درآمد از طریق صادرات افزایش می‌یافت. منابعی که سهل‌الوصول بود، اکنون خشک شده بود. برای گشایش منابع جدید اجباراً باید عمیق‌تر حفر می‌شد و یا به منابع دورتر در شرق سیبری اتکاء می‌گردید و با ماشین‌ها و سیستم‌های ظریف‌تر لوله، طلای سیاه و یا بی‌رنگ به مصرف‌کننده رسانده می‌شد. مدرن‌ترین کمپرسورها را جنرال الکتریک می‌ساخت که اکنون اجازه نداشت به شوروی بفروشد.

از ۲۹ دسامبر ۱۹۸۱ ایالات متحده امریکا اتحاد جماهیر شوروی را مورد بایکوت اقتصادی قرار داد ولی با شرکت فرانسوی Alsthom معامله‌ای ممکن شد. بر روی هم، کشورهای اروپای غربی ترسی از تماس با اتحاد شوروی نداشتند.

### دیوهای قدیم دوران جنگ سرد دوباره پدیدار می‌شوند

واقعاً تمام پول جهان در اختیار آن‌ها بود و رشد و تولید کامپیوتر هم هر چند هنوز در مراحل اولیه ولی در شکوفائی به سر می‌برد. اکنون ممکن بود کلیه رؤیاهای آخرالزمانی با فن‌آوری پیشرفته جامعه عمل پوشد. در دوران کارتر هم مسئله بمب نوترونی در انظار عمومی مطرح شده بود. این بمب می‌توانست با اشعه نسبتاً زیاد همه موجودات را بخار کند ولی ساختمان‌ها و دیگر جامدات برقرار می‌ماند. مغز متفکر و مشاور ویلی برانت، «آگون باهر» این تفکر را ناشی از «انحراف فکری» می‌دانست.

کارتر موافقت نکرد ولی دستگاه دیپلماسی ریگان اجازه پژوهش و تکامل بمب نوترونی را صادر کرد.

### رشد مقاومت در اروپا

ولی برای اروپائی‌ها مشکل بود از چرخش جدید دوستان خود در آن سوی اقیانوس براحتی پیروی کنند. در دو دهه گذشته رابطه (با اتحاد شوروی) بسیار آرام و بی‌تشنج شده و اروپائیان به آن عادت کرده بودند و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای

وجود نداشت که چرا باید بیهوده تن به یک بازی خطرناک همه‌چیز یا هیچ‌چیز داد. شرکت‌ها در اروپای غربی که با اتحاد شوروی معاملات بسیار مناسبی انجام می‌دادند، مطمئناً برای کسانی که در خیابان‌ها علیه «مرد خبیث» در واشنگتن دست به تظاهرات می‌زدند، سپماتی احساس می‌کردند. جانشین اشمیت، هلموت کهل استقرار راکت‌های پرشینگ را علیه نظر دوسوم جمعیت کشور با قدرت به کرسی نشاند. به دنبال انتخابات زودتر از موعد در مارچ ۱۹۸۳ که صدراعظم جدید به طور چشم‌گیری پیروز شد، حمایت لازم برای تصمیمات نامحبوب تأمین شد.

### چیزی نمانده بود که روز قیامت فرا رسد

اگر مردم در اروپا می‌دانستند که حیات آنان واقعاً به موئی بند است و تنها یک اتفاق احمقانه کافی بود تا اروپا زیر ریزگردهای رادیواکتیوه مدفون گردد، شاید مجدداً به خیابان‌ها می‌ریختند و یا شاید مبتلا به جنون می‌شدند. در دوران ریگان موقعیت‌هایی وجود داشت که نسبت به بحران کوبا به مراتب خطرناک‌تر بود، زیرا نظامیان امریکا هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند که شوروی‌ها را تحقیر و خوار نکنند. از جمله اقدامات جنگی هم‌چنین یکی این بود که به شوروی که در زمینه کامپیوتر عقب‌مانده بود، فن‌آوری مدرن کمپیوتری فروخته شود که پردازنده‌های آن طوری برنامه‌ریزی شده بود که دستگاه‌های گران‌قیمت مدتی خوب کار می‌کرد ولی بعد ناگهان اعتصاب می‌نمود و هیچ برنامه‌ریز روسی قادر نبود علت را کشف کند و آن را از بین ببرد. مثلاً از همین طریق ایستگاه پمپاژ شبکه لوله‌ای «اورنگوی ۶» منفجر شد.

ولی هنگامی که ناتو در پائیز ۱۹۸۳ مانور Mable Archer را آغاز کرد، اوضاع بسیار خطرناک‌تر شد. این مانور از دیگر مانورهای سابق از این نظر متفاوت بود که کلیه رؤسای دولت‌ها و کشورهای عضو ناتو در آن شرکت کردند و طی آن ارتباطات بی‌سیم مطلقاً قطع بود. کدها کلاً تغییر داده شده بود و ۸۷ کشتی برای کنترل رادارها غیرقابل رؤیت شده بودند. نیروی پدافند شوروی متشکل از سازمان جاسوسی کاجب و سازمان ضدجاسوسی ارتش GRU به شدت نگران شده بودند. آن‌ها نمی‌توانستند اطمینان داشته باشند که ناتو به بهانه مانور، یک حمله واقعی به «امپراتوری شیطان» را عملی نکند. پنجره زمانی بین اطلاع از حمله غرب و نشان دادن واکنش مناسب در اثر استفاده از فن‌آوری مدرن به حداکثر ۸ دقیقه کاهش یافته بود. و باز بار دیگر مانند پروژه مانهاتان یک جاسوس شوروی بشریت را از خطر انقراض نجات داد.

نام مستعار این فرد ناجی «توپاس» بود که در مرکز غیرنظامی ناتو در بروکسل کار می‌کرد و رئیس گروه اطلاعاتی جاری Current Intelligence Group بود. او «راینر روپ» المانی و از نسل جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ بود و در خدمت سازمان امنیت المان دمکراتیک قرار داشت. او حساس‌ترین و محرمانه‌ترین تحلیل‌ها و اسناد را از حریم مقدس دشمن طبقاتی غرب در اختیار رئیس خود جنرال «مارکوس ولف» قرار می‌داد و این از بخت خوب ما بود، زیرا شوروی‌ها مصمم بودند همین‌که علایم و نشانه‌ها تشدید یافت که غرب جداً قصد حمله دارد، در عرض ۵ دقیقه زمان واکنش با یک ضربه اتمی متقابل پاسخ دهند. ولی اکنون «راینر روپ» با نام مستعار «توپاس» می‌توانست گزارش کند که عملیات در چارچوب یک مانور محدود باقی خواهد ماند. او به جای این‌که جایزه صلح نوبل دریافت کند در سال‌های ۱۹۹۰ به ۱۲ سال زندان محکوم شد که ۶ سال آن را در حصر به سر برد.

شوروی‌ها در این لحظه محاسبه کرده بودند که در مقابل حمله ناتو قادر خواهند بود تنها یک هفته مقاومت کنند و بعد از آن نمی‌توانستند مانعی در مقابل هجوم غرب پدید آورند. علاوه بر آن، با استقرار راکت‌های پرشینگ توازن وحشت

از کار افتاده بود. شوروی‌ها البته هنوز می‌توانستند با بمب‌های اتمی خود پاسخ دهند ولی هیچ چشم‌اندازی برای پیروزی و حتی دفاع از خود نداشتند. و اگر جنگ ستارگان با پروژه SDI نیز به آن اضافه می‌شد که دیگر شوروی‌ها کاملاً برهنه و بی‌دفاع بودند.

### میخائیل گوربچوف، سامان دهنده ورشکستگی

در این دوران سخت در اتحاد شوروی حتی رهبری کشور نیز فلج شده بود. لئونید برژنف پس از ۱۸ سال حکومت روز ۱۰ نومبر ۱۹۸۲ در اثر پیری در بستر خود دیده بر جهان فرو بسته بود. شاخصه دوران حکومت او پس‌رفت اتحاد شوروی از یک کشور صنعتی در حال رشد به یک کشور صادرکننده مواد خام به کشورهای پیشرفته بود. پی‌آمدهای این سیاست را قبلاً ذکر کردیم. پس از برژنف، «یوری آندروپف» به قدرت رسید که قصد داشت اصلاحاتی را که مدت‌ها به عقب افتاده بود به سرعت عملی سازد. البته قبل از آن‌که کار خود را آغاز کند روز ۹ فبروری ۱۹۸۴ از دنیا رفت. بعد از فوت آندروپف، چرنینکو دبیر اول حزب شد ولی او هم بسیار مریض و سالخورده بود و روز ۱۳ فبروری ۱۹۸۵ از دنیا رفت. دو سال و نیم که طی آن می‌توانست اصلاحات شاید تحولی ایجاد کند از دست رفت و نهایتاً میخائیل گوربچوف به عنوان رهبر جدید شوروی انتخاب شد که ۵۰ و چند ساله بود و برای شرایط شوروی بسیار جوان می‌نمود.

غرب مدت‌ها بود که گوربچوف را کشف کرده و در او رهبر جدید را مجسم می‌یافت. «مگی تاچر» از او در دفتر نخست‌وزیری «داونینگ استریت» شماره ۱۰ استقبال کرد. اولین لغت سحرآمیز او «گلاسنوست» بود. یک لغت روسی به این معنی که رهبران جدید شوروی قصد دارند با شفافیت حکومت کنند. لغت سحرآمیز بعدی «پرسترویکا» بود که به روسی به معنای تحول و دگرگونی است. متأسفانه تا آخر معلوم نشد که در واقع پرسترویکا و گلاسنوست در رابطه با چه طرح‌ها و اقدامات مشخصی عمل خواهند کرد. گوربچوف در غرب مانند یک ناجی مورد استقبال قرار گرفت ولی مردم شوروی مانند غرب چنان شوق و علاقه‌ای نسبت به گوربچوف ابراز نداشتند، زیرا در طول حکومت گوربچوف تراژیدی اضمحلال اتحاد شوروی کامل شد. نظر محققین در این مورد که آیا گوربچوف به این روند شتاب بخشید و یا این‌که اصلاً شناسی برای بازگرداندن کشور به مسیر درست وجود نداشت، مختلف است.

در این بین دیگر سر نخ از دست رئیس دولت شوروی در رفته بود و نمی‌توانست ساده‌ترین تصمیمات را عملی سازد، چه رسد به نظم جدید مجموعه کشورهای اتحاد شوروی. بالت‌ها، گرجی‌ها و حتا اوکرائینی‌ها می‌خواستند از جرگه اتحاد شوروی خارج شوند. گوربچوف قصد داشت با برخی از کشورهای شوروی قرارداد اتحاد جدیدی امضاء کند، که به تک تک کشورها استقلال به مراتب بیشتری اعطاء می‌کرد ولی قبل از این‌که این کار عملی شود، برخی از مخالفین چپ‌گرا گرد هم آمدند و روز ۱۹ اگست ۱۹۹۱ دست به کودتا زدند. گوربچوف در تعطیلات تابستانی خود در جزیره کریمه به سر می‌برد. چند تن از کودتاگران به سراغ او رفتند و کابل‌های تلفون او را قطع کردند و از او خواستند که به کودتاگران بپیوندد که البته او نپذیرفت. در مسکو تانک‌ها به حرکت درآمدند. هزاران نفر برای حفظ به اصلاح «کاخ سفید» پیرامون ساختمان مجلس دومای جمهوری روسیه اجتماع کردند. تانک‌ها نیز به آن سو به حرکت درآمدند. رئیس‌جمهور روسیه «بوریس یلتسین» به وسیله پیروانش به محل اجتماع برده شد و از یک تانک بالا رفت و برای اجتماع کنندگان سخنرانی کرد. او گفت که کودتاگران را به رسمیت نمی‌شناسد. وقتی که کودتاگران متوجه شدند که کسی از آن‌ها حمایت نمی‌کند به سرعت تسلیم شدند. گوربچوف آزاد شد و همراه همسر و دخترش خسته و وامانده به مسکو بازگشت. آخرین آثار اتوریته او از بین رفته بود. در ماه‌های بعد یلتسین به تخریب رقیب خود ادامه داد و در

پایان سال ۱۹۹۱ اتحاد شوروی که تازه ۷۴ سال از عمرش گذشته بود بی سرو صدا منحل گردید و گوربچوف به یک ضرب سلطان بی‌سرزمین شد.

و با سقوط گوربچوف طبیعتاً گزینه «راپالو» هم برای المان از دست رفت، زیرا یلتسین خود را به محافل مالی آنگلوامریکائی نزدیک کرد. اکنون یک حمله تاراج‌گرانه و کثیف علیه بلوک شرق ویران شده آغاز شد و مردمی که همواره زندگی فروتنانه‌ای داشتند، اکنون با بینوائی مطلق روبرو گردیدند که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>